

## علی خان ملک الشعراء صبا\*

خانهٔ پدبزرگ مادری من، علی خان ملک الشعراء (صبا)، فرزند ارشد محمود خان ملک الشعراء در خیابان ظهیرالسلام بود. در طرف مغرب این خیابان، بعد از چهار راه آقاوجیه و تقریباً روبروی منزل ظهیرالسلام بنیستی بود که در این بنیست در بیرونی خانهٔ ملک الشعراء باز می‌شد. در اندرون خانه، در یکی از منشعبات کوچهٔ حمام وزیر بود. در بیرونی، به یک سر پوشیدهٔ کوچک راه داشت که در طزف چپ آن دو اطاق پشت سرهم بود. در زیر این دو اطاق آب انار بود. می‌گفتند در این دو اطاق مدتی مرحوم میرزا شمس‌الدین\* (دائی مرحوم علیرضا خان صبا) منزل داشته. ولی در زمان طفولیت من این دو اطاق خالی بود. بعد از سر پوشیده باغچه‌ای بود مصفاً و پردرخت، و چون پدر بزرگ من و همچنین فرزند ارشد او، مرتضی خان صبا، به گل علاقهٔ بسیار داشتند پرگل بود. علاقهٔ آنها به گل بی‌دلیل نبود. در خیابانهای این باغچه و در درگاههای دو اطاق خالی طرف جنوب، کندوی زنبور غسل چیده بودند. کندوهای خیابانها تمام چوبی بود و از روی کندوهای فرنگی ساخته شده بود. دائی من، مرتضی خان صبا، نقشهٔ کندو را از فرنگ وارد کرده و کندوها در تهران ساخته شده بود. سایر وسائل مانند قالب‌شان و کلد و تور برای گرفتن دستهٔ زنبورها را از فرنگ وارد کرده بودند.

باغچه از انواع گلها مزین بود. گلهای فصول مختلف در این باغچه کاشته و پروراند می‌شد تا زنبورها بتوانند در هر فصلی از شیرۀ آنها استفاده کنند. در حوض این باغچه دو گلدان نیلوفر آبی گذارده بودند، تا اگر زنبوری در آب اوفتاد بتواند بزودی خود را به برگهای نیلوفر برساند و خود را نجات دهد. درختهای باغچه نیز از درختهای گلدار مانند افاقا و ارغوان انتخاب شده بود و همچنین از درختهای میوه که در فصل بهار شکوفه داشت مانند بادام و هلو و غیره.

بنفشهٔ ایرانی در کنار جویها و آبخوره‌های باغچه کاشته شده بود تا نخستین شانها را زنبورها از غسل بنفشه پرکنند. سپس فصل گلهای دیگر می‌شد و همیشه این باغچه تا پایان فصل پاییز و پیدایش زمستان پرگل و مصفا بود.

در سمت شمال باغچهٔ ایرانی بود که درهای تالار بیرونی بآن باز می‌شد. در دو انتهای این ایوان، در مقابل پله‌کان‌ها، دو در بود که یکی از آنها به اطاقی که در ورودی تالار در آن بود، باز می‌شد. در دیگر

\* سالها پیش این نوشتهٔ زیبا و خواندنی را مرحوم دکتر صبا به من داده بود و قصد داشت دربارهٔ عده‌ای دیگر از خویشان و استادان خود به همین شیوه یادداشت بنویسد. نمی‌دانم موفق شده است یا نه؟ بهر تقدیر شرمندم این نوشته موفقی به چاپ می‌رسد که صبا درگذشته است. ا.ا.

\*\* میرزا شمس‌الدین برادر همسر اول پدرم (مرحوم غلامرضا خان ندیباشی) بود و خط شکن را بسیار زیبا می‌نوشتند

بحیاط مطبخ می‌رفت.

در زیر این تالار زیرزمین بسیار بزرگی بود، که از باغچه نور می‌گرفت، ولی پله ورودی آن در حیاط اندرون بود.

حیاط مطبخ طوری ساخته شده بود که بین بیرونی و اندرونی بود و نقشه آن بنحوی ریخته شده بود که باسانی بتوان از اندرونی و هم از بیرونی به آنجا رفت.

تالار بیرونی اختصاص به میهمانیهای مردانه داشت. مادر بزرگ من مهمانهای خود را اعم از مرد و زن در اندرون می‌پذیرفت. ولی چنانچه مهمانی‌ای بزرگ می‌شد و یا عروسی‌ای پیش می‌آمد برای جشن و پاتختی از این تالار استفاده می‌کردند.

درهای سمت شمال تالار، به حیاط اندرون باز می‌شد، ولی این درها که بالای آنها شیشه‌های رنگین داشت همیشه بسته بود. چهار طرف حیاط اندرون ساختمان بود. اطاقهای نشیمن اندرون طرف شمال حیاط بود و هر یک صندوقخانه‌ای داشت. پشت این اطاقها دو اطاق دیگر بود که درهای آنها بحیاط سومی باز می‌شد که چهار طرف آن حیاط نیز ساختمان بود.

بر روی هم این خانه دارای هجده اطاق با لوازم مانند آشپزخانه، انبار، زیرزمین و غیره بود. پدر بزرگ من که در ایام طفولیت من دوران بازنستگی را می‌گذراند زمستانها، زیر کرسی، در اطاق شمالی اندرون و در فصول دیگر در اطاق قبل از تالار بیرونی کار می‌کرد. اینکه می‌گویم کار می‌کرد برای این است که هرگاه من با مادرم بخانه پدر بزرگم می‌رفتم، می‌دیدم او مشغول کار است و واقعا هیچگاه بخاطر من نمی‌آید که او راییکار دیده باشم و همیشه وسائل کارش در تمام فصول جلوی او بود و او مشغول بود. یا نقاشی می‌کرد، یا اطراف طرحی را که در روی تکه چوبی نقش کرده بود می‌کند و از آن قطعه منتقل می‌ساخت، یا عاجی را می‌تراشید، و یا قطعه‌های نی را کوچک کوچک قطع می‌کرد که از آنها در روی یک قطعه چوب منظره‌ای بسازد. در روزهای بلند تابستان وقتی از نقاشی کردن خسته می‌شد به باغچه می‌رفت و گلکاری می‌کرد.

اغلب روزها، وقتی من هنوز بمدرسه نمی‌رفتم، با مادرم به منزل پدر بزرگم می‌رفتم و من نزد پدر بزرگم می‌رفتم. اگر زمستان بود در زیر کرسی نزدیک او می‌نشستم و بدستهای او که مشغول کار بود نگاه می‌کردم و اگر فصول دیگر بود باطاق قبل از تالار می‌رفتم و او برای مشغول داشتن من مقداری کاغذ جلوی من می‌ریخت و من مشغول بازی با کاغذ می‌شدم. بخاطر من می‌آید یک روز از ایشان قلم مو و رنگ خواستم. می‌خواستم گوسفندی نقاشی کنم. هنگامیکه درهم آمیختن رنگهای من تمام شد و بخیال خودم کارم پایان یافت، پدر بزرگم صفحه خیس شده از آب و رنگ را از دست من گرفت و گفت: «به! به! به! خیلی خوبست اینرا بمن می‌دهی که من آنرا قاب کنم و در این اطاق پهلوی بگذارم.»

اطاق پهلوی همان تالار پذیرائی بود که نقاشیهای محمود خان ملک الشعراء و کارهای پدر بزرگم در آنجا گذارده شده بود. تقریباً تمام کارهای محمود خان ملک الشعراء که امروز در خانواده ما و در دست دیگران موجود است، در این تالار بود و همچنین کارهای خود پدر بزرگم در آنجا گذارده شده بود.

از کارهای پدر بزرگم آنچه در آن تالار خیلی جلب توجه مرا می‌کرد تابلوی یوسف و زلیخاست. هنگامیکه یوسف به مجلس میهمانی زلیخا وارد می‌شود. در همان مواقع پدر بزرگم روی یک تابلوی برجسته کار می‌کرد. این تابلو قصر فرح آباد بود که ساختمان آن و همچنین باغچه‌های اطراف قصر و درختهای آن برجسته بود. درختهای برجسته تابلو از ریشه انار بود که با مهارت خاصی به نسبت ساختمان، مانند درختی کهن بر روی صفحه نقاشی نصب شده بود و اطراف شاخه‌های آن نقاشی شده بود. در آن زمان، که من هنوز بمدرسه نمی‌رفتم علی خان ملک الشعراء روی این تابلو کار می‌کرد و

شاید ساختن آن بیش از دو سال طول کشید، زیرا تمام ساختمان وسط تابلو مثبت بود و تهیه آن بسیار دشوار و وقت گیر.

در همین اوان روزی اوائل پائیز با مادرم بمنزل پدر بزرگم رفتیم. آنروز قرار شد پدر بزرگم مرا بمدرسه بپارد.

مدرسه نزدیک خانه پدر بزرگم بود. چند قدم بالاتر از بن بستى که خانه ایشان در آن واقع بود، کوچهای بود که مدرسه سادات در آن قرار داشت و بالاتر از آن کوچهای بود که مدرسه قاجاریه در آنجا بود. مدرسه قاجاریه که بنام سلسله سلطنتی آنروز باین نام خوانده می شد یک دبستان شش کلاسه بود. ما وارد مدرسه شدیم و بطرف اطاق مدیر مدرسه، مرحوم شیخ سیف الدین، رفتیم. وقتی وارد اطاق مدیر مدرسه شدیم، همگی جلوی پدر بزرگ من از جا برخاستند و او را در صدر مجلس جا دادند. من در پائین اطاق ایستادم. بعد از مختصر احوال پرسیهای معمول پدر بزرگم نام مرا برد و من دیگر متوجه گفتگوها نشدم. مدیر، ناظم مدرسه (میرزا سید علی خان میرافضلی) را خواست، و ناظم مرا بکلاس اول برد و بدست معلم سپرد.

\* \* \*

تمام اعیاد از صبح، ما بمنزل پدر بزرگم می رفتیم و تقریباً غروب یا پاسی از شب گذشته بمنزل خودمان بر می گشتیم.

علی خان ملک الشعراء از همسر خود فاطمه خانم دختر میرزا شکرالله خان آق اولی که در خانواده به او میرزا داداش می گفتند شش دختر و دو پسر داشت.

دختر بزرگ ایشان، غزاله خانم، مادر من بودند. پنج دختر دیگر بترتیب سن عبارت بودند از حُسنی خانم عیال فتح الله خان مبین السلطان (آق اولی)، نجمه خانم، صدیقه خانم همسر محمدعلی خان مظفری، ام اییها خانم عیال سید مرتضی خطیب الملک (امامی) تکم خانم علیرضا خان صبا و دو پسر او مرتضی خان صبا و هاشم خان صبا.

در زمان طفولیت من نجمه خانم، ام اییها، خانم، تکم خانم شوهر نکرده بود و صدیقه خانم هنوز فرزندی نداشت. مادر من با سه پسر و یک دختر خود و حسنی خانم با دو دختر خود و صدیقه خانم بمنزل پدر بزرگ من می آمدند.

در ایام عید نوروز دیدار عید جداگانه در بیرونی و اندرونی صورت می گرفت. پدر بزرگم در تالار بیرونی مردهای خانواده و دوستان خود و مادر بزرگم در اندرونی خانم ها را می پذیرفتند.

پدر بزرگم چون بزرگ خاندان بود تقریباً تمام خانواده صبا و بستگان بدیدن او می آمدند و بهمین دلیل مادر بزرگم نیز در اندرون بانوان خانواده را می پذیرفت و هیچگاه آنها روز عید نوروز از منزل خود خارج نمی شدند.

در سایر اعیاد تقریباً دید و بازدید خانوادگی در بین نبود و فقط تمام دخترها، نوه ها بدیدن پدر و مادر و پدر بزرگ و مادر بزرگ بخانه آنها می رفتند.

ناهار دسته جمعی در اندرون صرف می شد. در سرفره پدر بزرگم در بالا می نشست. چند رسم که ظاهراً از زمان محمود خان ملک الشعراء رعایت می شده است، در سرفره هنگام غذا خوردن معمول بود. یکی آنکه همگی یکباره سرفره حاضر می شدند و دیگر اینکه همگی با هم از سر غذا پامی شدند و برای اینکه در غذا خوردن و رعایت این رسم ناراحتی پیش نیاید پدر بزرگم بسیار آهسته غذا می خورد.

رسم دیگر این بود که در بشقاب کسی غذائی باقی نماند و همه بهمان اندازه که می خوردند غذا در بشقاب خود بکشند و باین دلیل همه مقداری غذا در بشقاب خود می کشیدند و چنانچه هنوز سیر نشده بودند باز مقدار دیگری تا حد جوع غذا برمی داشتند.

ظرفهای غذا در این میهمانیها همیشه چینی هائی بود که مادر خانواده خود بآنها چناری می گفتیم و در بازار به حاجی شیخی مشهور بود.

این ظروف ساخت کوبلند لندن بود و یک مجموعه آن شامل قدح و قاب و کاسه و بشقاب و آبگوشت خوری، ماست خوری، ترشی خوری، سبزی خوری و زیردستی بود. مقدار این ظروف در خانه پدربزرگم بقدری بود که در سر سفره نوع دیگری ظرف دیده نمی شد. هنوز از این ظروف چینی در خانواده ما یافت می شود.

پذیرائیهای منزل پدربزرگم اختصاص به اعیاد نداشت. بعضی از روزها اغلب جمعه ها، همه راز صبح دعوت می کردند و ما همگی بانجا می رفتیم.

این پذیرائیها اختصاص به دخترهائی داشت که بخانه شوهر رفته بودند. دخترها با کودکان خود بمنزل ملک الشعراء می آمدند.

در این پذیرائیها و یا در روزهای عید هنگامیکه هوا مساعد بود کودکان همه به باغچه می رفتیم. فقط به ما تذکر می دادند که نزدیک کندوهای زنبور نشویم، چون کندوها به دور از باغچه و طرف جنوب بود ما بان طرف نمی رفتیم.

اغلب اوقات در طرف شمال باغچه به بازی های کودکانه مانند گرگم بهوا یا قایم بوشک می پرداختیم و اگر بزرگتری در بین ما بود او ما را جمع می کرد و برای ما قصه می گفت.

از منزل ما که در خیابان شاه آباد واقع بود تا کوچه حمام وزیر که منزل پدربزرگم در آن بود فاصله بسیار کم بود. بهمین جهت اغلب مادر من همراه با من چون هنوز بمدرسه نمی رفتم، بمنزل ایشان می رفتیم. بعضی روزها ما دسته جمعی از صبح یا بعد از ظهر بلندی بمنزل ایشان می رفتیم.

در چنین روزها خواهر برادرها باز برای بازی به باغچه می رفتیم و مشغول بازی می شدیم. خواهرم یک عروسک چینی داشت. این عروسک زنی ایستاده بود که دسته گلی در بغل گرفته بود و چون لباس و زینت آلات عروسک تمام چینی بود ما بخیال خود گاهی آنرا بحمام می بردیم و می شستیم.

در روزهایی که بمنزل پدربزرگم می رفتیم خواهرم این عروسک را گاهی با خود همراه داشت. بعد از ظهر فصول تابستان یا اواسط بهار و اوائل پاییز ما، در باغچه، برای این عروسک جشن عروسی برپا می کردیم.

برای ظرفهای مورد لزوم این عروسی متوسل به پدربزرگم می شدیم و گوده های رنگ و نعلکبی های قهوه خوری قلم آبی، که او قلم موهای خود را در آنها می شست می گرفتیم و می شستیم و آنها را پر از شیرینی های کوچک و آجیل مغز کرده می کردیم.

عروسک را در ایوان باغچه پشت یک درگاه می گذاشتیم و خوانچه های میوه و شیرینی را مقابل او می چیدیم و با سازه های دهنی کوچک که آنوقت ها یکی از اسباب بازیهای معمول بچه ها بود موزیک می زدیم، بعد شیرینی ها و آجیل ها را می خوردیم و جشن عروسی پایان می یافت. سپس به سراغ پدربزرگم می رفتیم و ظروف عروسی را به ایشان می دادیم.

علی خان ملک الشعراء صبا با بعضی از خویشان و دوستان خود دوره ای داشت. من بمناسبت صفر سن هیچگاه در این دوره ها راه نیافتم، ولی از برادر بزرگتر از خود اسامی آنها بگوش من خورده بود.

گاهی هم اتفاقاً در روزهای دوره که در باغچه بیرونی بازی می‌کردیم بعضی را می‌دیدم که در این میهمانی حاضر می‌شوند.

از کسانی که در این روز بودند دو برادر کهنتر علی خان ملک الشعراء، احمدخان مجاهدالدوله و مهدی خان علیم‌الدوله بودند. من این دو عموی مادرم را می‌شناختم و می‌دیدم که مجاهدالدوله با قد خمیده آهسته و عسازنان از درباغچه وارد می‌شد و بطرف تالار پذیرایی می‌رفت. مهدی خان علیم‌الدوله جوانتر بود و راست و خدنگ و بدون عصا راه می‌رفت. کمال‌السلطنه پدر ابوالحسن خان صبا که برادرزاده پدربزرگم بود نیز در این دوره‌ها حاضر می‌شد.

دیگر کسانی که نام آنها را شنیده بودم که به این دوره‌ها می‌آمدند شیخ ایشان و نعمت شیرازی

بودند.\*

گاهگاهی در این دوره‌ها اشخاص دیگری نیز می‌آمدند. مثلاً خاطریم است که یک روز میرزا عبدالعظیم خان گرکانی (قرب) آنجا آمد و جلد اول دستور زبان فارسی را که تازه تألیف کرده و بچاپ رسانید، آورده بود و این تصنیف خود را به نظر حضار آن جمع رسانده بود.

یک روزی مرحوم کمال‌الملک (غفاری) با بعضی از شاگردان خود به آنجا آمده بود و قطعاً منظور او این بوده است که آثار نقاشی محمودخان ملک الشعراء و علی خان ملک الشعراء را بشاگردان خود نشان بدهد. از جمله شاگردان او که همراه او آمده بودند نام حسنعلی خان (وزیری) و شیخ اسمعیل (آشتیانی) بخاطر من مانده است.

شنیدم در آن روز کمال‌الملک در پای تابلوی برجسته فرح آباد و در تمجید از آن تابلو این شعر را خوانده بود.

هفت شهر عشق را طی کرد پیر ما هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم

\* \* \*

در تاجگذاری احمدشاه ۱۲۹۳ شمسی قرار شد مسیر موکب شاه از کاخ سلطنتی ارگ تا مجلس شورای ملی تمام مغازه‌ها و دکاکین و خانه‌هایی که در مسیر بطرف خیابان بود چراغانی کنند.

منزل ما که در سمت جنوب خیابان شاه آباد واقع بود و ساختمان اساسی آن قسمت بیرونی و بالاخانه‌ها رو بخیبان بود چراغانی و آذین بندی شد.

قالیچه‌ها و کناره‌های خوب و خوش نقش منزل را.....\*\* مشرف بخیبان آویختند و چراغهای بارفتن و پایه‌دار و لاله‌های ساخت باکارا را در درگاههای بالاخانه‌ها به ترتیبی بسیار جالب قرار دادند. و سردر خانه را با چند آئینه بلند و مقداری پرده نقاشی که از تالار اندرون آوردند تزئین کردند. از جمله تزئیناتی که در نظر گرفته شد برای تماشای عموم گذارده بودند. یکی تابلوی فرح آباد کار علی خان ملک الشعراء بود. بمنزل ایشان رفتند و تابلو را بامانت گرفتند. تابلو را روی یک میز که در کنار خیابان پهلوی در خانه گذارده بودند و یک طاق شال روی آن گستردند قرار دادند.

تابلو را از ساعت پنج بعدازظهر تا اوائل شب در خیابان می‌گذارند و همیشه جمعیت بسیار برای تماشای آن می‌ایستادند.

\* سید محسود نسایی متخلص به نعمت از بزرگان و ادبای مشهور زمان خود در شیراز بود و در ۱۳۴۲ قمری درگذشت (ابرج

این چراغانی سه شب ادامه داشت و چون هوا بسیار مساعد بود من اغلب در خانه می‌ایستادم و پتماشای مردم مشغول بودم. جمعیت انبوه دور میز تابلو مرا خیلی مشغول می‌کرد. قیافه محظوظ و متعجب آنها بسیار دیدنی بود.

علی خان ملک الشعراء صبا مردی بسیار متواضع بود و من هیچگاه ندیدم در اطراف کارهای خود بحث کند و یا آنها را باین و آن نشان دهد. شاید یک علت اساسی آن عدم آشنائی مردم آن زمان بنقاشی و کارهای هنری بود.

چگونه ممکن است نقاشی در ذهن خود ترکیبی را بسازد و درباره رنگها بیندیشد و این دو را روی برده بیاورد و نخواهد در اطراف آنها بحث و گفتگوئی بشود!

یکی از گفته‌هایی که درباره علی خان ملک الشعراء شنیده‌ام آنست که محمودخان ملک الشعراء هیچ میل نداشته است که پسرهای او به نقاشی پردازند و هیچگاه حاضر نشده است وسائل نقاشی در اختیار آنها بگذارد.

علی خان ملک الشعراء تعریف کرده بوده است که چون من خیلی بنقاشی علاقه داشتم در فصل گل ناز، گل برگهای رنگهای مختلف این گل را خشک می‌کردم و آنها را ... \* می‌کردم و از آنها برای خودم رنگ درست می‌کردم و بدون آنکه کارهای خود را بکسی نشان دهم یا علاقه بنقاشی می‌پرداختم. تا پایان عمر هنرهای تجسمی مورد توجه خاص علی خان ملک الشعراء بوده و همیشه روی آنها کار می‌کرد. یک شب زمستان سال ۱۲۹۷ خورشیدی ما منزل پدر بزرگمان بودیم. نظم الاطباء طیب خانوادگی نیز آنجا بود. پدر بزرگم با نظم الاطباء صحبت می‌کرد. قدری اظهار خستگی کرده دست راست خود را که انگشتان آن در اثر آب آهکی که قطعه عاجی که روی آن کار می‌کرد برای نرم شدن در آن آب می‌انداخت متورم شده بود به نظم الاطباء نشان داد و گفت نمی‌دانم انگشتانم توانایی گرفتن قلم را ندارد. نظم الاطباء پس از دادن دستور مختصری رفت و ما هم بمنزل برگشتیم. صبح زود به ما اطلاع دادند همه به منزل پدر بزرگمان برویم. علی بن محمود ملک الشعراء فوت کرده بود.

### آثار علی خان ملک الشعراء \*\*

- ۱- چند گربه (در کاخ گلستان)
- ۲- پسر بچه با کلاه نمدی
- ۳- یک گوساله
- ۴- منظره یک روستا با نقطه چین
- ۵- تابلوی دورنمای رودخانه (۱۳۴۰ ه.ق.) (در کاخ گلستان)
- ۶- صورت زن ۱۳۱۲ ه.ق. (کاخ گلستان)
- ۷- منظره آبشار (کاخ گلستان)
- ۸- فرح آباد ۱۳۲۲ ه.ق. (کاخ گلستان)
- ۹- سوار و گدا ۱۳۲۶ ه.ق. (کاخ گلستان)

\* - یک کلمه ناخوانا.

\*\* اطلاعات مربوط به کاخ گلستان را از آقای بحیبی ذکاء اخذ کرده‌ام.

- ۱۰- دو مرد نشسته آبرنگ ۱۳۳۶ (نزد آقای محلاتی)
- ۱۱- منظره امامزاده قاسم (در کاخ گلستان)
- ۱۲- گلاب دزه
- ۱۳- تابلوی برجسته عمارت دوشان تپه (نزد عطیه خانم صبا) (ناظمی)
- ۱۴- منظره برجسته عمارت که با کشیدن نوار زیر آن عمارت نمایان می شود (نزد عطیه خانم صبا) (ناظمی)
- ۱۵- مجلس یوسف و زلیخا (نزد تکم خانم صبا)
- ۱۶- چند صفحه تصاویر یک کتاب شعر (نزد تکم خانم صبا)
- ۱۷- موزائیک - تصویر یک گاو - با امضای بنده درگاه علی ۱۳۱۳ (نزد آقای پدرام صبا که از یک سمساری خریدارند)
- ۱۸- استاد و شاگرد. با امضای العبد علی ملک الشعراء ۱۳۲۶ [ه.ق.] (در تصرف آقای ادیب برومند)
- ۱۹- موزائیک - تصویر ببر - با امضای بنده درگاه علی (نزد آقای دکتر صادق صبا)



موزائیک کار: بنده درگاه علی سنه ۱۳۱۳



ریاست وزراء

نمبر

بیت ذرا تصور بنائے کہ جسے غیر ہندوؤں کے ہاں مصائب پہنچانے کی

درباروں اور ریاستوں کے امور کو دیکھنا اور ان کی اصلاح و ترقی کے

تعمیر کے لیے قومی اور ریاستوں کے امور کو دیکھنا اور ان کی اصلاح و ترقی کے

تجدد میں خواہ ہو بھی  
وزارت

بیت ذرا تصور بنائے کہ جسے غیر ہندوؤں کے ہاں مصائب پہنچانے کی

تعمیر کے لیے قومی اور ریاستوں کے امور کو دیکھنا اور ان کی اصلاح و ترقی کے

تعمیر کے لیے قومی اور ریاستوں کے امور کو دیکھنا اور ان کی اصلاح و ترقی کے

صورت مجلس مربوط بہ  
تاج گذاری احمد شاہ  
درکابینہ علاء السلطنہ  
(۱۳۳۲ ق)  
بہ امضای  
علاء السلطنہ (محمد علی)  
قوام السلطنہ  
و ثوق الدولہ  
مستشار الملک  
مؤمن الملک  
مشیر الدولہ

خواہ دہاں کھن جیوت خواہ ہو بھی  
وزارت





تاریخ: ۱۴۰۳ هجری قمری  
شماره: ۹۰

کتابخانه و اسناد وزارت بهداشت

شماره: ۹۰

تیم: ۱۳۳۲ هجری قمری

موضوع: کتابخانه و اسناد وزارت بهداشت

موضوع: کتابخانه و اسناد وزارت بهداشت

موضوع: کتابخانه و اسناد وزارت بهداشت

موضوع: کتابخانه و اسناد وزارت بهداشت

موضوع: کتابخانه و اسناد وزارت بهداشت

موضوع: کتابخانه و اسناد وزارت بهداشت

موضوع: کتابخانه و اسناد وزارت بهداشت

موضوع: کتابخانه و اسناد وزارت بهداشت

موضوع: کتابخانه و اسناد وزارت بهداشت

موضوع: کتابخانه و اسناد وزارت بهداشت

موضوع: کتابخانه و اسناد وزارت بهداشت

موضوع: کتابخانه و اسناد وزارت بهداشت

موضوع: کتابخانه و اسناد وزارت بهداشت

موضوع: کتابخانه و اسناد وزارت بهداشت

موضوع: کتابخانه و اسناد وزارت بهداشت

موضوع: کتابخانه و اسناد وزارت بهداشت

موضوع: کتابخانه و اسناد وزارت بهداشت

موضوع: کتابخانه و اسناد وزارت بهداشت

موضوع: کتابخانه و اسناد وزارت بهداشت

موضوع: کتابخانه و اسناد وزارت بهداشت

موضوع: کتابخانه و اسناد وزارت بهداشت

موضوع: کتابخانه و اسناد وزارت بهداشت

موضوع: کتابخانه و اسناد وزارت بهداشت

موضوع: کتابخانه و اسناد وزارت بهداشت

۱۰۰

۱۵۰

۱۳۰

۲۰

۳۵۱۰

۱۰۰

۱۰۰

۱۰۰

۱۰۰

۱۰۰

۲۰۰

۱۵۰

۳۰۰

۱۰۰

۱۵۰

۱۵۰

۱۰۰

۱۰۰

۱۰۰

۱۰۰

۱۰۰

۱۰۰

۱۰۰

۱۰۰

۱۰۰

۱۰۰

۱۰۰

۱۰۰

۱۰۰

۱۰۰

۱۰۰

۱۰۰

۱۰۰

۱۰۰

۱۰۰

۱۰۰

۱۰۰

۱۰۰

۱۰۰

صورت تصویبی مخارج  
جشن تاج‌گذاری احمدشاه  
در کشورهای خارج

(این اوراق را مرحوم دکتر محسن صبا در اختیار داشت و برای چاپ لطف کرد)



مدیر تصویب  
دکتر محمد باقر  
دکتر محمد باقر

### عشق بن عیسان

ولا چه جوئی ازین روزگار باغبان  
 که جمعی بر سپید و ز پریشان گشت  
 دو صد دروغ که آقا محمد ابراهیم  
 که شکر بند خرد را چه دارکان گشت  
 کزین طرف نکازین ستوده گشته  
 چنان ز شاه جهان کافران گشت  
 ز بعد آنکه در ایران ز جمع توان  
 حکم عدل بر ایلی کفار سلطان گشت  
 چو سال بر نو و وزیرید بعد نزار  
 بیستم یاران جسم پاک و جان گشت  
 جان جمعی آن سده که ما کمان گشت  
 چو کج و روشن حال تره جهان گشت  
 غرض کلک نشد خورده این تیغ  
 چه در ز من کج محمد چه محمدی چهار  
 دلیج و در چه سو و اندرین کاس  
 بروی یاران پوخته او چارون گشت  
 خدای و از حسن خدا ما نزار  
 نزار و در دوش روی و دلی گشت

عشق بن عیسان - محمد خان خجسته

که او را که در دوش خدا گشت

عشق بن عیسان  
 سروده و نوشته میرزا محمد خان خجسته ندیمباشی  
 در رثای محمد ابراهیم بدایع نگار

سروده و نوشته میرزا محمد خان خجسته ندیمباشی  
در رثای محمد ابراهیم بدایع نگار



تاریخ ..... ۴ - بروج ..... ۳ - ۱۳۳۳

ضمیمه

۵۹ ریاست وزراء

سایت وزارت در مجله بروج اول ۱۳۳۳ بروج پنجم وزارت معارف و اوقاف

و نظر خدمات سابقه و پریشانی دکورت آقا عثمان ملک شهباز تقصیر نمودند

حقوق دیرینه ایشان از بدو پهنه، پس از ۱۳۳۳ بطور مشاوری پرداخته شد

آقایان علی محمدی و حسن محمدی

### حواشی مقاله «جنگ روس و ژاپون»

متأسفانه در شماره پیش (صفحه ۴۲۸) جایی نمانده بود که پاورقیهای مقاله چاپ شود. اینک به چاپ می رسد.

شعبه نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

- ۴۳- هدایت: سفرنامه، ...، ص ۱۱۹.
- ۴۴- همانجا، ص ۱۰۲-۱۰۱.
- ۴۵- همانجا، ص ۲۹.
- \* کورویاتکین در یادداشتهاش می نویسد: ژاپن در همان حال که نیروی جنگیش را توسعه می داد، افسرانی را برای آموزش به اروپا فرستاد، و در آرمینان به روسیه، و مناطقی را که صحنه های احتمالی جنگ آینده بود با دقت بررسی و شناسایی می کرد و کارها را از هر جهت سازمان می داد. خیلی از افسران ژاپنی هم با فداکاری بسیار در استخدام تأسیسات ما (و از جمله شرکت چرب که امتیاز بهره برداری آنرا روسها از کره گرفته بودند) در نازل ترین کارها درآمده بودند تا به احوال ما آگاهی بیابند، حال آنکه مأموران نظامی ما در ژاپن ملت خودشانرا آدم حساب نمی کردند. (کورویاتکین، ...، ج ۱، ص ۲۱۳).
- ۴۶- همانجا، ص ۲۴.
- ۴۷- همانجا، ص ۱۰۸.
- ۴۸- همانجا، ص ۹۳-۹۲.
- ۴۹- همانجا، ص ۱۰۳، و نیز: گزارش ایران، ص ۱۶۱.
- ۵۰- همانجا، ص ۱۰-۱۰۸، و گزارش ایران، ص ۶۴-۱۶۱.
- ۵۱- هدایت، سفرنامه، ...، ص ۲۹.
- ۵۲- ناظم الاسلام کرمانی، ص ۴۵۹.

53- David Walder; The Short Victorious War; The Russo- Japanese Conflict 1904- 05 (Harper & Row, NY. 1973), pp. 289- 90.

54- F.W. Unger; History of War between Russia and Japan (World Bible House, PA., 1973), pp.458-59.

\* مظفرالدینشاه از ۵ مه ۱۹۰۵ عازم سومین سفرش به فرنگستان شده بود.  
۵۵- عبدالله مستوفی، ۲: ۱۳۵.

56 & 57- F.W. Unger, pp. 46-61, and B. Williams; Emerging Japan (Mc Grow- Hill, NY., 1969), pp. 46-47.

58- D. Walder, p. 29.

59- E.G. Browne; Persian Revolution..., p. 190.

۶۰ و ۶۱- همانجا، ص ۱۱۰.

۶۲- طالبوف: نقل از: فریدون آدمیت، اندیشه‌های طالبوف تبریزی، نشر دماوند، تهران، ۱۳۶۳، ص ۴۹-۴۸.

۶۳- هدایت: سفرنامه...، ص ۱۴۹.

۶۴- همانجا، ص ۱۶۸.

65- E.G. Browne; Persian Revolution..., p. 110.

۶۶- عبدالله مستوفی، ۳: ۱۰۷-۱۰۵.

۶۷- هاردرینگ، ص ۳۹-۱۳۷.

۶۸- همانجا، ص ۴۰-۱۳۹.

۶۹- آقا میرزا حسین علی تاجر شیرازی، میکادونامه، دفتر جبل‌المتین، کلکته، ۱۳۲۵، ص ۸۱.

۷۰- همانجا، ص ۵۶.

۷۱- محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، خلسه (مشهور به «خوابنامه»)، بکوشش محمود کتیرائی، طهوری، تهران، ۱۳۴۸، ص

۴۱.

۷۲- دربارهٔ حملهٔ مفتدر نظام از سنگلج و صنع حضرت از چاله میدان به مدرسهٔ سه‌سالار نگاه کنید به: مهدیقلی هدایت:

خطرات و خطراته، ص ۱۶۰.

73- E.G. Browne; Persian Revolution..., p. 109.

۷۴- همانجا، ص ۱۰۷.

۷۵- هدایت، گزارش ایران...، ص ۱۹۷.

\* کورروپاتکین در بیان موضع دولت تزاری نسبت به ایران می‌نویسد: «موقع ایران در اقیانوس هند، در مسیر کوتاهترین راه میان اروپا به هند، همراه با منابع دست نخورده‌اش و ضعف نظامی، او را عرصهٔ طبیعی هرگونه کفاکشی میان قدرتهای بزرگ برای تفوق و غلبهٔ نفوذشان در خاورمیانه می‌سازد. تاکنون روسیه و بریتانیا رقبای اصلی بودند، اما اکنون آلمان پیدا می‌نماید آماده است تا به این مسابقه بپیوندد... مزایایی که ما با پیمان گلستان به دست آورده‌ایم، امتیاز مداخله در امور داخلی این کشور را به ما می‌دهد، و امکان می‌دهد که تفوق انحصاری بر خزر داشته باشیم... و سرانجام، برتری نظامی ما به روسیه نفوذ فائق سیاسی در این کشور داده است... از نظر اقتصادی ما فقط تجارت سه ایالت شمالی ایران را در دست داریم» (جنگ روس و ژاپن، ج ۱، ص ۶۰-۵۹) به نقل از گزارش رسمی خود در مقام وزیر جنگ روسیه اضافه می‌کند: «مرز ما با ایران مشخص شده است و هیچ تغییر دیگری در آن، بدلیل استراتژیکی یا بهر دلیل دیگر، مطلوب نیست، و نه می‌خواهیم که امتیاز ارضی تازه‌ای از ایران بگیریم... آجل‌ترین کار ما اکنون کمک به حفظ نظم در ایالات (ایران) نزدیک به خاکمان و تسلط بر بازارهای شمال این کشور است.» (همانجا، ص ۶۲-۶۱) اگر کورروپاتکین در طمع نداشتن روسیه به خاک ایران راست گفته باشد، عقیدهٔ او با سیاست پابرجای دولت روس دوتا بوده است.

۷۶- همانجا، ص ۱۹۸.

۷۷- یحیی آریزپورده، ۶: ۲۶-۲۲۵.

۷۹- ناظم‌الاسلام کرمانی، ص ۵۹-۴۵۲.

۸۰- همانجا، ص ۲۹۰.

۸۱- همانجا، ص ۴۴۸.

۸۲- ناظم‌الاسلام کرمانی، ص ۵۹-۴۵۳.

۸۳- عبدالله مستوفی، ۲: ۸۸.